

بان عالم بمنزله جرم ماهیاید نهاده و جوهر نقش عارف مستعمل را بمنزله
 حدقه بصر و کسوف را نسبت بجوهر نفس باید کرد و باید دانست که
 انکساف جوهر نفس عارف است که با شعاع لذات استکمال ذات که
 ابتهاج بجهت عرفان و اتصال بعالم ملکوت و مطالعه انوار عالم عقل که همه
 داغ نیست اما مکانی بر جبین جوهر ذات و طوق هلاک ذاتی بر گردن کنه
 ماهیت دارند از بیجه حقه اشراق جمال نور جمال حق مشاهده و شعاع
 افتاب حقیقی مطلق و سعادت دولت سرمد فنا فی الله بازماند
 و بالجمله عالم هویت انسانی را فذلکه کل عالم امکان مجمل سایر عوالم الکو
 و منتخب نظام کل داشته اند و من سبیل اخر انسان عارف کامل بالغ
 العلم سابق العمل متاله متقدس تام البلوغ در تاله و تقدس که در فطرت
 اولی بحسب جبلت عقل هیولانی صاحب قوه قدسیه بوده باشد و در
 فطرت ثانیه بالفعل نصاب اکمل از کمال ممکن عقل استفاد تحصیل کرده
 باشد عالمی خواهد بود عقلی مضامی نظام جملی عالم کل و نسخه جامعه
 عوالم وجود باسرها بچیتبی که با نسخه اصلش مقابله توان کرد و مع
 اگر بخواص نبوت و رسالت و مرتبه خاتمیت یا وصایت و وراثت خاتم
 النبوة فایز شود و سلطان عالم ارضی علی الاطلاق و خلیفه الله فی
 الارض باشد و چنان باشد که شریکنا السالف فی آیاته الفلسفه
 الاسلامیه در کتاب شفا گفته است کاران بصیر ربنا انسانیا یکادان
 تحمل عبارته بعد الله تعویها ناکه از ساحت عرصه این بیان پیشکا

صرحه تحقیق رسیده باشد آنچه اکرام حکمی متاهلین گفته اند که کمال عالم غائی
 یعنی عالم سلسله عودی است که انسان از آن حادث شود که نسخه جامعه مرا
 سلسلتین بدویه و عودیه است باسرها و ایجاد سایر حیوانات و نباتات
 یا از برای انسان و انفعالات اوست چنانچه قرآن کریم بان ناطق است یا آن
 جهت است که فاضل ماده خلقت انسان ضایع نماید همچنانکه بنا می جاد
 استعمال خشبار و غرض خود میکند و آنچه فاضل میاید ضایع نمیکند بلکه
 از آن عصا و خلایق او تاد و امثال ذلک میسازد و خلقت اصبع زائده مثلا از
 فضل ماده منویه از این باب است این چرخ کد و نیست کهن باد منم
 می در تده این سبوی افتاده منم کر خود نظر از دیده تحقیق کنی
 کاهیت همه جهان و پیچاده منم **تمه الجذوة** انسان کبر
 که عبارت از نظام جملی عالم کل است شخصی است و حدانی که فلک اعلی او را
 بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب سایر مافیه بمنزله سایر ما
 فی الانسان الصغیر از بطون دماغیه و اعصاب و ریاطات و شرائین و
 آورده و غضاريف و شرائيف و عظام و اعضا و جوارح و عقول و
 نفوس مجردة بمنزله قوای عاقله و عامله که مباردی ادراکات و تحریکاتند
 و نفوس منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه
 و حکماء این شخص جملی را بحسب افاق شمالیه بحسب حرکت غربته بانسانی
 مستلقی سر بجانب قطب شمالی و همین بجانب مغرب و وجه بجانب و
 السماء و یا بجانب قطب جنوبی و شمال بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند

http://www.fmehr.com

سترگرا همت خوابیدن بر روی یا پاجانب شمال است که مخالف وضع انسان
 کبر است پس بنا برین قطب شمالی علو میشود و قطب جنوبی سفلی و بحسب
 افاق جنوبیه و باعتبار حرکت شرقیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب جنوبی
 و همین بجانب مشرق و وجه بوسطه التمام پس قطب جنوبی علو باشد و بر
 اعتبار و قطب شمالی سفلی و شریک سالف ما در کتاب مبدأ و معامیکو
 اوایل اسم سماء کل و اسم عالم را بر سبیل اسماء مترادفه میکرده اند و جرم
 فاسد را که عبارت از مکونات اسطقیه است بحساب نمیگرفته اند و در شمای
 نمی آورده اند از انجهه که مجموع آنچه در جوف فلک قمر است عالم عناصر
 نامند در نسبت با عالم سماوی اصغر و اخس باشد از سنک ریزه که در
 از اعضای حیوانی متکون شود مانند ریک مثانه یا غیر آن بنسبت باید
 انجیوان و چون اسم انجیوان ذکر کنند انسنک ریزه در اطلاق داخل نشود
 و انکه سنک ریزه عارم حیوة باشد مانع نیاید از انکه جسم محتوی بر آن حی
 باشد و من میگویم معلوم است که مقصود ایشان ما عدا انسا است
 حقیقت انسا با الحقیقه جوهر نفس مجرّه است که در اصل فطرت از صقع قدس
 و وطن اصلیش عالم سماوی است و روز چند در بار غربت و عالم غریب در
 بدنش داشته اند تا ذخیره حیات ابد اندوزد و جمله سماویات در
 اوایل چون یک هویت شخصی است که از فیاض حق و مفیض مطلق که مبدأ
 اول هر وجود و فاعل جوهری بر ذات اوست یک عقل مفارق و یک نفس
 بر آن هویت فایض شود چون عقل کل کویند جمله عقول مفارقه خوا
 هند

استعمال

گویا که جمله در حکم عقل واحد است و چون نفس کل گویند جمله نفوس محسوس
 سماوات خواهند گویا که جمله در حکم نفس واحد است و نیز در مصطلحات
 علم را سخنین که بلغت اصحاء عالم ملکوت مخاطب میکنند موجودات نظام
 موجودات کتاب الله المبین است که هیچ صغیره و کبیره وجود را نگذاشته است
 که احصا نکرده باشد بیک اعتبار هوایات اشخاص بحساب حروف و کلمات
 مفرد و از اینجاست که عیسی ^{علیه السلام} مثل اَللّٰهُ مِکُوْنِد و قرآن عظیم میفرماید
 اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اَسْمَہُ الْمَسِیْحِ عِیْسٰی بْنِ مَرْیَمَ و اصناف بحساب مرکیبات
 کلامیه و جمل و اقاویل و انواع بحساب آیات و اجناس بحساب سوره و قوادر و لوازم
 بحساب مد و تشدید و اعراب و باعتباری دیگر اجناس عالیّه و فصول بسیطه
 انواع مطم بمنزله حروف مبانی و انواع اضافیه متوسطه بمنزله کلمات و انواع
 حقیقیه سافله بمنزله جمل و اصناف بمنزله آیات و اشخاص بمنزله سوره و نفس
 ناطقه بشری کامل عارف بالغ اعلی نصاب کمال عقل استفاد بمنزله کتاب
 مبین جامع و ازینجاست حدیث مقدس سید البشر ص ۴۳ مثل علی بن
 ابیطالب فیکم مثل قل هو الله احد فی القرآن و قول کریم یعنی ^ب الاوصیاء
 و الاصفیاء ص ۴۳ ذلك الكتاب الصامت و ان کتاب الله الناطق
المحذوة الثالثة تعبیر از جوهر ذات صادر اول که سید جواب
 عالم امر و شیخ ابداعیات و امام مبدعات و اول انوار عقلیه است بقلم بلکه
 از عقل کل که جمله مرتبه اولی سلسله بدوئیّه است از عقل اول تا عقل
 فعال شایع است در تنزیل کریم الهی ن والقلم وما یسطرون و صیغته

واوصاف

جمع علی الاخیر بر سبیل حقیقت و علی الاول از برای تعظیم خواهد بود یا از
 برای تکریر و تکسیر تسطیر بر سیاق رب ارجعون و در حدیث شریف
 ختمیت پناهی اول ما خلق الله القلم و انکه در حدیث دیگر اول مبدع
 بنفس مقدس مکرم خود اضافه کرده است ص ۴۳ فرموده اول ما خلق الله
 نوری یا بران متنی است که ما ذکر کردیم یا برای انکه فیوضات اشراقات
 انوار الهیه بر نور اسفند که نفس ناطقه انسانیت و تطبیع لوح قوت عاقله
 بنقوش حقایق و صور معقولات و فیضان خواص نبوت و نزول وحی
 ربانی بر صاحب قوه قدسیه همه بوساطت جوهر نورانی قلم الهی نور
 قدسی و روح القدس و عقل فعالیت که قیاس نور عقلانی و مجرد
 عقلی قوه عاقله در افاضه و ایصال صور حقایق اشیا و کشف غطای
 خفا بر سبیل رشح یا بر سبیل انعکاس قیاس نور حسی جرم شمس است
 حساینه قوه باصره در ایصال صور مبصرات هتک استار ظلمات چنانچه
 علیه شدید القوی و نزل به الروح الامین علی قلبك و نفس روح القدس
 فی روعی و نظایر ذلك بان ناطقند و اختصاص کمال مرتبه نبوت و علو
 درجه رسالت بنفس مقدس خاتم النبیین مستبین است و همچنانکه
 جنبش قلم نور عقلی صور حقایق بر لوح نفس مقدس او نقش میکند
 نفس مقدس او نیز که بسبب شدت اتصال بجواهر انوار عقلیه در اتم مرتبه
 عقل بالفعل و عقل مستفاد است بمثابة قلم شده است از برای رسم
 ارقام معرفت و هدایت بر الواح نفوس بنی نوع و بالجمله دست قدم

بالغه قیومی و جوی و بنان مشیت کامله ربوبی فیاضی بقلم عقول فعال
 حروف ذوات موجودات را در کتاب نظام وجود بر صفحات اوراق صنع ابداع
 و تکوین و اختراع نوشته و مینویسد چون هر حرکت مستدیره غیر منقطع
 جرم مستدیر را بدی نیست از جوهری عقلی که مبدأ تحریک باشد علی
 سبیل التشویق والمعشوقیه و از نفسی مجرد که محرك باشد علی سبیل الاراده
 و المباشرة الارادیه پس هر فلکی را دو جوهر مجرد که عقلی و نفسی باشد نا
 چار است عقل اول که اشرف و اقدس انوار عقلیه است فلك اقصى و حرکت اولی
 راست که ان یک اقدم و اعظم اجرام و جمیع افلاک محیط و این یک اظهر و اسرع
 حرکات و جمله سماویات بان متحرکست و ما در کتاب صراط مستقیم و در کتاب
 افق مبین آورده ایم که متحرک باین حرکت بمقدار آنکه انسانی بگوید واحد
 یک هزار و هفصد و سی و فرسخ از سطح مقعر فلك اعظم قطع میکند و فاضل
 خفیه در کتاب منتهی الادراک میگوید دو هزار و چهارصد فرسخ و
 بنا بر آنچه ما آورده ایم سطح مقعرش در یک ساعت مستوی سی و شش هزار
 هزار فرسخ و سیصد هزار فرسخ و هفتاد و دو هزار فرسخ حرکت میکند
 و بنا بر قول خفر پنجاه هزار هزار فرسخ و چهارصد هزار فرسخ و الله سبحانه
 و تعالی علمت که سطح محدبش در این مقدار زمان چند فرسخ حرکت کند
 چه مقدار تخمین فلك الافلاک در بحث ابعاد اجرام علم هیئات معلوم
 و بشر با بساحت استعلام ان راهی نیست و تواند بود که کلام کرامت نظام
 کتاب الله المناطق ۴۴ سلونی عمادون العرش بر این معنی تفسیر بود باشد

واما سایر عقول نزد فریقی بعد سایر کرات افلاک است بناء علی ذلك و شریک
 سالف ماد را الهیات شفا گفته است که عدد عقول مفارقه بمذهب علم
 اول پنجاه است و فوق پنجاه چه کرات سماویات بمذهب اول همین عدد
 بوده و از کلام مادر ریاضیات معلوم شد که ما چه عدد یافته ایم و نزد
 فریقی بعد در کواکب از انجهت که کواکب سیار در هر فلک کلی بمنزله قلب است
 و استحقاق عقل و نفس علی الحقیقه او راست و من میگویم بر مضطلع
 متمر پوشیده نیست که اصول مقررزه حکیمه افاده کرده است که هر حرکت
 دوریه متصله را معشوق قریب عقلی لازم است که متشوق و مشوق و مقند
 و امام نفس و بدن متحرک بوده باشد در خروج از قوه بفعل و در تشبه
 بکمال جناب اقدس معشوق حقیقی بقدر امکان و در عالم سماوی ساکن
 صورت ندارد چه سکون از اقلیم صوت و ان عالم عالم حیات است بلکه همچنانکه
 هر فلکی متحرک است بجز حرکت وضعی هر کواکبی را از ثابتات و سیارات در مکان
 خود حرکت وضعی دوری بالذات هست بر نفس خود و رانی حرکات
 دوریه کرات افلاک متعلقه بان کواکب که کواکب متحرک است بان حرکات با
 و حرکتی مرکبه از همه آنها در جرم کواکب محسوس است پس اثبات عقول
 و نفوس مجرد سماویه بعد کرات افلاک و کواکب چنانچه مذکور است اساطین
 حکمای رواقیین و اشراقیین است از امتهات مطالب حکمت باشد فلک
 ثوابت که کرسی در اصطلاح مشهور عبارت از دست و کواکب ثابت باشد
 در جرم او مرکوزند عقل ثانی در سلسله مرتبه طولیه انوار قاهره

و نفس ثابتة بازای جرم او و حرکت او است که حرکت ثابتة غریبه بطیبه است
و جمله ثابتات بان متحرکند و در ازای هر یک از کواکب ثابتة نیز نوری
عقلی قاهر در سلسله عرضیه یا طولیه که واسطه وجود و مبدأ تحریک
او باشد علی سبیل التشویق و نفس مجرد عاقل که مدبر بدن مبدأ
قریب حرکت او باشد بالارادة و الاختیار و فلک کلی زحل را که حرکت
کلیه مرکبه زحل که احد الحركات التسع الاولیه است بان مستند است
عقلی است و نفسی که عقل کل و نفس کلیه انفلک کلی است باز بازای هر یک
از کرات افلاک جزئیه که بمنزله اعضاء بدن حیوانند و ضبط و تصحیح
حرکت مرصوفه زحل و حل اشکالات مستصعبه مشهوره بی انها میسر
نیست عقلی قاهر و نفسی ناطقه مجرد و هم چنین بازای جرم کواکب زحل
و حرکت وضعیه بالذات او نیز عقلی و نفسی ثابت و متحقق است و علی
هذا القیاس تا بفلك کلی قمر و افلاک جزئیه قمریه و جرم قمر پس انوار
عقلیه قاهره و انوار عاقله نفسیه سماویات را سلاسل طولیه و عرضیه
ملئیه لعقول و نفوس قمریه و عقل فعال عقل کل فلک کلی قمر است که واسطه
وجود شخص هیولی عالم اسطقات و رابطه فیضان صواب بران استعداد
مختلفه و امکانات استعدادیه است چنانچه علیم حکیم عز مجد در قرآن کریم
میفرماید فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَمِثْلَ مَا بُرِّسُوا بِهَا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ
بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا
زَكِيًّا وَ أَوْسَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ سَجَانَهُ سَخِيبًا و استاد مؤدب و معلم نفوس قدسیه

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
اصطلاح از جمله عقول مع
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
اصطلاح از جمله عقول مع

قدسین و صدیقین حکما و متالین قوت قدسیه نفس انسان متحد
 متنبه متقدس متاله بمثابه کبریت و نور و اهب الصور باذن ربّه بمثابه
 شعله اش نفس ناطقه انسان متاله چون از عالم ظلمات علاقه همت
 گسته پیوند اتصال بعالم نور محکم سازد کبریت قوت قدسیه جدا
 از شعله نور عقل فعال گرفته بمرتبه یکا در زیتها یضیی و لولم تمسسه
 نار نور علی نور یهد الله لنوره من یشاء فایز کرد **لمعة الحدیث**
 همانا که مطاوی آنچه در حدیث از سید افرینش ۴۲ و وارد شد که
أَطَّتِ السَّمَاءُ وَحَقَّ لَهَا أَنْ تَأْطُ مَا فِيهَا موضع قدم الاوفیه ملک
 او ساجد یثخص بوده باشد بر کثرت انوار عقلیه عقول و نفوس
 سماویه و چون نوع متکثره الافراد بی حامل امکانات استعدادیه
 که هیولی عالم عنصر بیست صورت پذیر نیست در عوالم سماویات و
 شخص از یک نوع در اقلیم حصول و دایره تحقق نمیتواند بود بلکه عقول
 و نفوس مجرده و نفوس منطبعه و صور نوعیه و هیولیات کواکب
 و افلاک همه انواع منحصر در شخصند که هر یک در وجود حد و رسم
 خود را بغیر از هویت شخصی نمی بخشند و کواکب ثابت که از غایت کثرت
 محصور نیستند بچگونگیها در ثخن فلک ثامن مرکوزند و از این جهت
 بعرف علماء هیئت فلک ثامن را اسماء رویت میگویند و ان اقلیم تضاعف
 و تعاکس اشراقات انوار حسیه و انوار عقلیه است چه فلک ثابت عقل
 قاهر و نفسی مجرده و نفسی منطبعه هست و همچنین هر یک از اجرام کواکب

ثابتہ راو بازای فلک کلی زحل نیز عقلی قاهر و نفسی ناطقہ مجرّمہ و هر یک
 از فلک جزئیہ کہ بمنزلہ اعضای بدن انفلک کلی اند و جرم زحل را
 نیز عقلی قاهر و نفسی ناطقہ قدسیہ نفسی منطبعہ هست و جرم کوکب
 از جهت قریب و اتصال و قابلیت اشتراق و استضائت و نورانیت ذاتی
 محل جلوه تجلیات اشعہ اضواء متضاعفہ و اشراقات انوار متعاکسہ شد
 خود را عرضہ اشتراق داشته و خود با فلک کلیش میانہ استیلای اشعہ
 انوار و اشراقات اضواء ثوابت و میانہ سایر سیارات متوسطه گردید
 از انقضا و انقحاق حاجب آمدہ است چہ اشتراد اشعہ انوار متلامعہ
 و استیلای اشراقات اضواء متشارقہ لا محالہ موجب انقضا قوت انفعالی
 جسمانیہ و اشتراق جوہر منفعّل جسمانی میشود و چون هر خلطی یا
 جرمی کہ محترق گردد طبیعت سودا و خاضیت رما را میگرداند و انقراض
 احکام نجومی کوکب زحل کوڑت و کدورت لون و برودت و یسوس مزاج
 نسبت کرده اند و ہمین سبب حکم کرده اند کہ کوکب علویہ از اول مفارقت
 شمس تا وقوف اول ترطب بیشتر میکنند و بعد از وقوف اول تا مقابله
 شمس کہ غایت بعد است بیشتر تخمین میکنند و از مقابله تا وقوف ثانی
 تخفیف بیشتر میکنند از وقوف ثانی تا مقارنت مرکز شمس کہ وسطین
 اشتراقت بیشتر بدین میکنند ولیکن مرکز مریخ از مرکز شمس دو وقت مفارقت
 موجب مسافت بسوی دورتری افتد از وقت مقابله و این را از مستغرب
 نکات علم ہیئت میسرند و ستران عظیم جرم فلک قدوس مریخ است

و سفلیں کہ زہرہ و عطاردند از حین مفارقت شمس تا وقوف اول
 ترتیب پیشتر میکنند و از وقوف اول تا مقارنت مرکز شمس کہ عین احتراق
 است پیشتر تیرید میکنند و قمر از اهلال تا تریب اول احداث رطوبت
 و از تریب اول تا تریب ثانی احداث یبوست و از تریب ثانی تا مقارنت شمس
 کہ اجتماع نیرین است احداث برودت میکنند و علی هذا السبیل هر یک
 از سیارات را بازای فلک کلی نور عقلی قاهر و نور نفسی قدسی و بازای
 افلاک جزئیہ و جرم کوب انوار عقول و نفوس قدسیہ و نفوس جسمانیہ
 منطبعہ نیز هست و مشهور نزد حکمای اسلام است کہ روح القدس
 جبرئیل ۴ باشد از جمله انوار عقول فعالہ کہ اقرب و اقدس و اعظم و اشرف
 طبقات ملائکہ مقربین ۴ ایشانند عقل فعالست اعنی عقل قاهر فلک
 کلی قمر و بعضی از اسلامیین حکماء گویند جبرئیل ۴ عقل قاهر فلک کلی
 شمس است و آنچه در متون طایفہ از احادیث شریفہ واقع است کہ مکان
 جبرئیل ۴ اسماں چهارم است مؤید این قول میشود واللہ سبحانہ اعلم
 اما باتفاق مناظر و ملائکہ و رابطہ فعلیت صدور هیولی عالم کون و فساد
 کہ لوح رسم صور غیر مثنای عالم سفلی است من جهة الانفعال همچنانکہ
 قوۃ فعالیت فعال حقیقی جامع رسوم صور جمیع عوالم وجود است باسیر
 من جهة التفعیل از جناب جاعلیت مطلقہ جاعل نظام وجود علی الاطلاق
 و رابطہ فیضان صور کائنات بر جوہر ذات ان مادہ مشترکہ بحسب
 استحقاقاھا المختلفہ من جهة استعداداھا المتفاوتہ از منبع رحمت

وینوع جو وجود حق عم جو وہ وسعت رحمتہ عقل فعالیت بمدخلتہ
 مبدأ بقضای حرکت مستدیرہ فلکیہ کہ طبیعت خامہ اش نامیدہ اند تجلیا
 وجود حقیقی نور الانوار جل کبریائہ در مجالی کونیہ عالم تکوین بی واسطہ
 جلوہ ذات عقل فعال کہ اخر سلسلہ خاک رہبان استان الوہیت و ک
 ربوبیت است و تکرر لوامع شروق و اتصال سیر شعاع و سیلان و شع
 فیض او از بارگاہ عز قدوسیت بصحن عرصہ ظهور نزول اجلال ازانی
 نیم فرماید ارتباطی و صور این عالم را بذات عقل فعال و تکرر شعاع
 و سیلان فیض نور او تشبہ کردہ اند با ارتباط خطی مستقیم کہ بر سطح حاصل
 شود از سیلان و مرور نقطہ راسیہ سیالہ بر ان سطح مانند راس مخروط
 کہ برود و سیلان خود انخط را بران سطح رسم کند نسبت بذات ان
 نقطہ راسیہ و ارتباط دایرہ شعلہ مستدیرہ بشعلہ جو الہ کہ بچوگان خود
 رسم ان دایرہ نماید و همچنین با ارتباط حرکت قطعہ متصلہ بذات حرکت
 توسطی کہ بحسب استمرار ذات و عدد استقرار نسبت بمدور مسافت رسم
 ذات حرکت متصلہ کند در وجود خارجی و ارتباط زمان ممتد بذات
 نیالی کہ بحسب استمرار ذات و عدد استقرار نسبت رسم جو زمان ممتد کند
 در خارج و جناب اقدس قیاس علی الاطلاق جل سلطانہ بلا تشبہ چو شخص
 کہ ان مخروط و ان سطح را خود ساختہ باشد و بعد از ان مخروط و سطح را
 در دست خود داشته راس مخروط را کہ نقطہ سیالہ راسیہ است بر سطح م
 میدارد و سیلان مینخشدہ باشد و همچنین انشعلہ جو الہ را کہ خود سا

http://www.fmehr.com

در دست گرفته جولان میفرموده باشد و علی هذا القیاس حرکت توسطیه را
 و انسیال پچنانچه هیچ جزء از اجزاء هویت خط مرسوم از ذات نقطه سیاله
 خالی نیست با آنکه آن نقطه در آن خط نیست و طرف آن هیچ جزء از آن دایره
 مستدیره از ذات شعله مجتاله خالی نیست با آنکه شعله مجتاله در آن دایره
 و قائم بان دایره نیست و هیچ جزء را از اجزاء هویت حرکت قطعی متصله
 موجوده از ذات حرکت توسطیه خالی نیست با آنکه حرکت توسطی در حرکت قطعی
 و قائم ب حرکت قطعی نیست و هیچ جزء از اجزاء زمان ممتد از ذات انسیال خالی
 نیست با آنکه انسیال در زمان و قائم بر زمان نیست همچنین هیچ ذره از ذرات
 وجودات هیولی و صور این عالم از ذات عقل فعال و فیض شعاع او خالی
 نیست با آنکه او درین عالم و قائم باین عالم نیست و هرگاه ارتباط و
 اتصال با عقل فعال که ذمت جوهر ذاتش و هین هلاک ذاتی و فقر
 امکانست درین مرتبه است پس تصور کن که بافعال حق و فیاض مطلق
 که منبع سنخ ذات هر هویت و ینبوع وجود هر موجودی جناب جاعلیت او
 و هر ذاتی صنع فیض او و هر نوری ظل نور او است چگونه و در چه مرتبه
 بوده باشد و این نحو ارتباط جوهر ذات و اتصال نورانیت اینست در نفس
 ناطقه انسانی که خمیره کنه جوهر مجردش از اقلیم نور و عالم قدس است
 اقوی و اگر تصور باید کرد و لاسیما در مرتبه عقل مستفاد نفس انسانی
 متقدس متاله که باندازه اتصال و اختصاص و اختلاط و امتزاج او با انوار
 عالم قدس و از آن عبارتی بدست فکر و جنک تخیل نمیتوان انداخت

هر چه گویم توازان افزونی هر چه دانم توازان بیرونی
 در بشر روپوش کشتت افتاب فهم کن والله اعلم بالصواب
 و آنچه اساطین حکمای متالهین و علماء روحانیین گفته اند که العدم عقل
 متحرک و شریک سالف ما در کتاب نفس از طبیعیات شغاء النفس عدد
 متحرک نقل کرده ازین دقایق و اسرار کنایست و تفسیر این کلمات و بسط
 این مقامات بیانی مشبع و تبیانی مشبع و طیفه تعمقات ما و بر زمت کتب
 و تعالیق ماست ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
الجزوة الرابعة باید دانست که صرافت و حد حقیقیه
 و محو صفت احدیت حقّه مختص است بجناب قدوس حق تعالی شانه که اوج
 انحصار کثرت اعنی کثرت قبل الذات و کثرت مع الذات و کثرت بعد الذات
 من جمیع الوجوه و الجهات منزّه و مقدس و متمجد و متعالیست لئلا کثرت
 من بعد الذات که عبارتست از تکرر سلوب لازم و اضافات عارضه
 و تکرر مبادی آن اضافات که لوازم صفات حقیقیه است مانند ایجادات
 معلولات که از مراتب متقدمه بر ذوات معلولاتست از صفات حقیقیه
 و کمالات مطلقه نیست و تکرر اسماء کمالیه تقدسیه و تمجیدیه بطریق وجه
 مستلزم تکرری در ذات و درجات ذات نمیشود چه اسماء مقدسه با ذات
 حیثیات مختلفه و جهات متکثره نیست بلکه حیثیت و جوب ذاتی بوحدها
 الحقه و محو صفتها الصرف بهایها الحق و کمالها المطلق استحقاق جمیع
 تمجید و تقدیس به جمالیه جلالیه دار ^{شهر} عباراتنا شتی و حسنک واحد

http://www.fmehr.com

وكل الى ذاك الجمال يشير وامر در عالم امکان وسبيل
 حقايق جايزه برخلاف اينست شعر اي تود را طباق خوبی منتهی
 منتهی مادر کمی و کوتاهی موجودات جايز الذات راه رسمی
 از اسماء متغايره سلوب و ايجابات بازاری حیثی از حیثیات مختلفه سلبیه
 و ايجابیه میباشد و در جميع عوالم امکان و اقالیم ماهیات ممکنه و هو
 جايزه کمال و حد صرف و بساطت محض که بشوائب نقص تکثر و ترکیب آمیخته
 و الوده نباشد هیچ وجه ممکن الحصول نیست بلکه عنایت مرتبه ممکنه در
 حایزات تا حد است و اتحاد که ظل و احدیت حق و احدیت مطلق واحد
 الذات احد الحقیقه من جميع الجهات است علی الشدة والضعف والزیاد
 والنقصان فی المختلفه فی جواهرها بالکمال والنقص و از این جا است که
 شرکاء السابقون فی الصنعة گفته اند کل ممکن زوج ترکیبی و این اثبات
 ابتلا فی وازدواج ترکیبی که از امور عامه و شئون مستوعبه عوالم
 امکانست در هر ذاتی و ماهیتی و هویتی و انیتی از چندین وجه است
 از حیث جنسی و فصل و از حیث ماهیه و ائیه و از حیث ماهیه شارح
 و ماهیه حقیقه و از حیث مرتبه تقرر و مرتبه وجود و از حیث جواز
 و وجوب بالغیر و از حیث مفهوم ما بالقوة من حیث جوهر الذات و مفهوم
 ما بالفعل من حیث الاستناد الی الجماعل و بعبارة اخرى از حیث بطلا
 من حیث نفس الذات بما هی و حقیقت من حیث الاستناد الی الجماعل الحق
 من کل جهة و بعبارة دیگر از حیث تقرر ائیه ذاتی من جهة فاقه طباع

الامکان واستغناى مستعار من جهة الاستناد الى الجماعل التام و فوق
 التمام و بعبارة اخرى از حيث ليست لازمة ذات من حيث هي في الابدان
 والاباد من جهة الحدوث الذاتى و سسه واقعه بالفعل من تلقاء
 افاضته الجماعل و اينها انماى كثر قبل الذات و كثره مع الذاتند و اين
 حيث هليت بسيطه و هليت مركبه صفات حقيقيه كه كالات اول و كما
 ثانيه ذات و از جمله جهات زائند و اين نحو كثر بعد الذاتت و اما
 تكثر مجسب هليات مركبه اضافات داخل كثر من بعد الذاتت كه از وجود
 از دلجات ذات و در حشا و تكثر جهات ذات نيست اصلا ذكر بيان هيج ذات
 ممكن و هويت جازي خواه از مبدعات و خواه از كائنات هر كز از
 جنك سبق دو عدد هائي ندارد بكي لهستت جوهر ذات من حيث نفسه
 كه همیشه مصاحب ذاتت از لا و ابد از جهة حدوث ذاتى و در قران حكيم
 كل شئ هالك الا وجهه اشاره باین هلاكت و هيج جازير الذاتت صان
 هويت و مصداق حمل هويت نيست الا باعتبار استناد الى من لا هو الا
 هو كه تعبير از ان بوجهه فرموده و ديكرى عدم صريح سابق بر وجود
 بحسب متن خارج و حاق واقع از مخرج حدوث دهر و حديث شريف كما
 الله و لم يكن معه شئ عبارت از سبق اين عدم است كنه مبدع حق
 ب صنع ابداعه و فعاليتته افاضته مسند حكم ليستش دادو هم نور دیده
 تقرير و وجود دهرى بر جاي ان نشانیده است و امكان ذاتى در
 ابداعات از براى صلاحيت فيضان و معموليت واقعي و قابليت قبول

فیض فعلیت دهری کافیت کیانی الوجود مکنون الذات زمانی الحصول با این
دو عدد از جهت این دو حدوث بعدم ممتد نیز مسبوق است در ظرف زمان
که افق تقضی و تجدید و تبدل و تغیر است و این از ممر حدوث زمانیت و در
کیانیات امکان ذاتی از برای استحقاق رشح فیض و صلاحیت قبول صنع و
تکوین کافی نیست بلکه از امکان استعدادی تمام استعداد ماده ناچار است
و مرهون امکان استعدادی جمیع کمالات ممکنه در فطرت اولی حاصل ^{نست}
بل بسیاری از شیون و حالات و جهات و کمالات در فطرت لولی بالقوه ^{است}
که بتلاحق استحقاقات استعدادات متعاقبه مکسوبه در فطرت ثانیه بالفعل
شود و ازین جهات زوجیت بترکیبی و کثرت از رواجی و کسب استحقاق ^{استعدا}
و حمل بالقوه در شعوب و قبایل کیانیات متفاوت و متخالف و متنزله ^{عفت} متضا
و چون بتحقیق پیوست که ماسوی الله الواحد القهار همی فی حد انفسها
ذوات باطله و هوئیات هالکه اند پس معلوم شد که لا اله الا الله و لا
معبود الا الله و لا صانع الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله توحید ^{همی} جماع
و عوام اصحاب قوت نظری است و توحید خواص لا موجود الا الله و لا
حق الا الله و لا هو الا الله و لا ذات و لا هویة الا بالله و توحید ^{خواص} خواص
الخواص لا موجود الا هو و لا حق الا هو و لا حقیفة الا هو و لا هو الا
و نیز مسالك و مشارب در اثبات ذات حق و رجوع بجناب مقدس او
جل کبریا نه مختلف است عوام اهل نظر در افاق و انفس تدبیر کرده بطریقه
دلیل اتی استدلال از معلول بر علت و انتقال از مخلوق بنخالق سبیل عقل

میدانند و خواص اصحاب بصیرت و غور بنظر دقیق و بدقیق تا ممل از بطلان
 جوهری و ایسیبت ذاتی هر ذره از ذرات عالم امکان بمسلك الحی بر
 اسناد بمبدع حقایق و جاعل ماهیات ترکیب برهان کرده از اینیات
 هالکه الجواهر و از هوئیات باطل الذوات بموجود حق و حق مطلق
 رجوع مینمایند و هر ذره را در افاده این دقیقه بر سر خود عالمی میدا
 نند و قرآن کریم در حق این دو طایفه میگوید سنرهم ایا تنافی الا فاق و فی نفسه
 حتی یتبین لهم انه الحق و خواص الخواص صدیقین ارباب تحقیق کببالغ
 نظران وادی عرفان و ثابت قدمان کوی یقین ایشانند راسا از ذوات
 مجعوله و هوئیات مصنوعه عزل نظر کرده بدقت نظر در طبیعت مطلق
 تقرر و وجود مطلق من بدو الامر از طریق اوثق البراهین اثبات موجد
 واجب الذات میکنند پس من سبیل اللم از کمال جود و علو کبریائی او را
 مبدعات و مکونات و مجعولات و معلولات راعلی الترتیب النازل من
 لدنه طولا و عرضا الی ساقه النقر و اقصى الوجود لازم میاورند و بحث
 از هر ذات را در نباله بحث از ذات حق و وسخن از هر وجود را نتمه سخن
 از وجود حقیقی او میدارند بان اعتبار که معلولات بماهی معلولات شیون
 و اعتبارات ذات علت و مجعولات بماهی مجعولات نعوت و عوارض ذات جاعل
 میباشد و نظر عقل بر شعاع جمال و عز جلال او مقصود داشته موثقات
 و معجزات اقالیم عوالم وجود را از ان حیثیت کمد شتخا فیض و خیرات رحمت او
 و غرائب صنع و بدایع ابداع او بیند مطالعه مینمایند و ذات حق شاهد

هر ذاتی و وجود مطلق و دلیل هر جودی می سازند و فرقان حکیم بر طو
 این طایفه که کبریت احمر عالم تعلقند تنبیه میفرماید اوله یکف بر تک
 انه علی کل شیء شهید و از اینجا است که السن السالکین الی الله والسنه
 سایرین فی الله راد مسلك مقامات خود تنطق بر اطوار مختلفه است
 فرقی گویند ما راایت شیئا الا ورایت الله بعد و طایفه ما راایت شیئا
 الا ورایت الله فیه و فرقه ما راایت شیئا الا ورایت الله معه و رهط
 ما راایت شیئا الا ورایت الله قبله **فبئس الجذوة اخواننا الا** ^{سفقون}
 من العلماء الراسخین و شرکائنا الا قدمون من الحکماء المتألمین ^{کفتم}
 وحدت واجب الوجود بالذات و حد عدوی نیست غایت کمال و حد
 عدوی است که ظل ذات و حد وجوبی باشد عقل را با دراک کنه
 و حد حقه وجوبی راهی نیست چه و حد حقه عین مرتبه ذات حق
 قیوم واجب بالذات است که عالم انوار ظل نور ذات اوست جلت عظمت
 همچنانکه حسن بصری از ادراک جرم جوهر شمس قاصر و کوتاه دست
 و بی سرمایه است قوت عقلی از ادراک کنه ذات نور حق نور الانوار
 عاجز الذات و امکه النظر و بی بهره است و از اعتبار انضمام موجود
 از موجودات یا واجب بالذات تحصیل مرتبه از مراتب اعداد متصه
 نمیشود چه حقیقت عدد نیست الا وحد متکرره و ان بی تشابه و تشابه
 وحداتی که عدد از انها متالفست صورت نمیدبرد و از تکرر هر نوع
 از انواع تسعه و حد نوع کثرتی متحصّل میتواند شد که مقابل ان نوع

وحد بوده باشد لا غیر مثلا از تکرر وحد نوع کثرت بالنوع و از تعدد
 وحد جنسی کثرت بالجنس و از تکثر محمول کثرت بالمحمول و از تکثر موضوع
 کثرت بالموضوع حاصل میشود علی هذا القیاس و صورت ندارد که از تضام
 وحد نوعی یا وحد جنسی یا وحد بالمحمول یا از اعتبار اجتماع وحد بالموضوع
 یا وحد جنسی یا وحد نوعی یا وحد بالمحمول یا وحد جنسی یا وحد نوعی
 یا یا وحد بالموضوع مثلا نوعی محصل از جمله انواع کثرت متحصّل شود و چون
 اعتبار تکرر وحد حقه در تصور ممتنع بالذات است فضلا عن الوجود پس
 محالست که وحد محضه واحد حقیقی جزء نوعی از انواع کثرت و یکی از وحد
 مرتبه از مراتب اعداد واقع شود و این مسئله در شفا و تعلیقا و مافی مرتبهما
 من کتب هذا القوه مذکور است و لکن مادر کتاب تقدیسات و کتاب تقدیم
 الایمان در تحقیق و تبیین آن و حل شک و ازاحت و هم شیخ اثباع اشراقین
 در کتاب اشراق حکمت بذل مجهود و سعی مشکور بجای آورده ایم و در هیچ کتاب
 مکرم و سایر خطب باب مدینه العلم او دار مدین الحکمة در صحیفه مکرمه
 سنجاریه و بالجمله در ادعیه و احادیث اصحاب اقدس عصمت و انوار علم و حکمت
 صلوات الله و تحیاته علی ارواحهم و اجسادهم کو کبیره ذکر این تقدیس و تمجید
 متکرر و ورود است و عروقه الاسلام شیخنا الروایه الصدوق ابو جعفر
 محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی رضی در کتاب توحید در کتاب خصا
 روایت کرده باسناده المسلسل عن المقدم بن شریح بن هانی عن ابیه قال ان
 امرایها قام یوم الجمل الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین اتقول ان الله